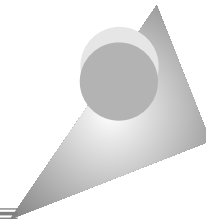


بازتاب لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ



سبک‌های گوناگون خوانندگان محترم نیازمند کارشناسی دقیق، توجه به اصول و نظریات علمی و راهکارهای میان‌رشته‌یی می‌باشد، بعضی اوقات ممکن است سوءتفاهم‌هایی پیش آید که با تجزیه و تحلیل کلامی و پاسخ منطقی حل و رفع شده، از توقیف یا تعطیل مجله با تذکری به‌جا جلوگیری به‌عمل آید. اشتباه در تمام مشاغل بویژه مطبوعات که با ارباب رجوع سر و کار دارند، همیشه و همه‌جا وجود دارد.

آن‌کاو منزّه است و مصون از خطا خداست
نشنیده‌یی مگر که بشر جایزالخطاست
رعایت آزادی اندیشه و احساس مسوولیت قلم به عهده‌ی وزارت
محترم ارشاد و قلم به‌دستان می‌باشد. امید است با دانش و نگرشی که
در استاد مسلم قلم و مدیران وزارت ارشاد سراغ می‌رود، هر چه زودتر
نسبت به رفع توقیف مجله‌ی **حافظ** اقدام عاجلی مبذول شود.

در ضمن از اهدای کتاب علمی تعبیر خواب که زحمت‌کشیده بودید،
تشکر می‌نمایم.

پی‌نوشت: ۱- آن‌کو = آن‌که او

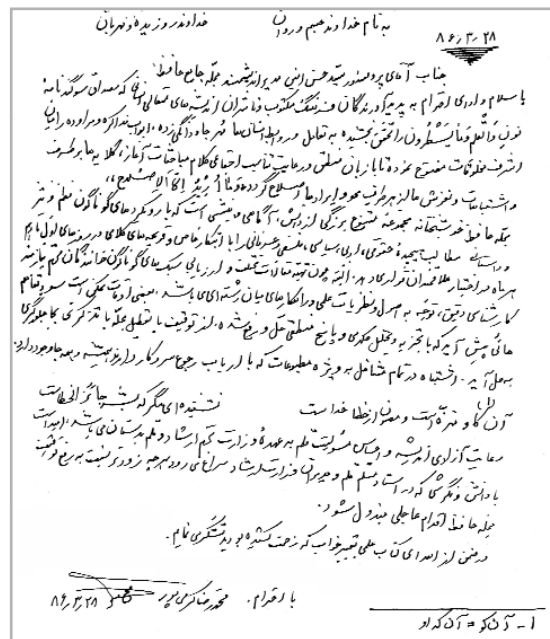
۲- نامه‌ی هرمز شیرین بیگ مهاجر - گرگان (ن والقلم)

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
استاد یگانه پروفیسور امین عزیز
احتراماً و با عرض سلام و احوال‌پرسی، پیرو نامه‌یی که به آقای وزیر
ارشاد نوشتیم، با وجود اشتغالات ذهنی متعدد، عریضه‌یی نیز در خصوص
بازگشایی مطبوعات توقیف شده به‌عنوان هیات نظارت بر مطبوعات
نوشته‌ام. به‌عنوان یک ایرانی و یک آزادی‌خواه خود را موظف می‌دانم،
مراتب اعتراض خود را به تعطیل آزادی بیان و خاموشی سرچشمه‌های
نور دانش و معرفت به بنیان امر ابراز دارم. اما در عین حال نگرانم که
محتوای انتقادی نامه و سبک و شیوه‌ی نگارش آن (با همه‌ی مراقبت
و خودسانسوری که کرده‌ام) موجبات نارضایتی برادران متعهد ما را در آن
هیات باعث شود و نتیجه‌ی معکوس از این تلاش به‌دست آید و
خدای ناکرده آنان را در ادامه و استمرار توقیف نشریات راسخ‌تر نماید.
کما این که به‌نظر مخلص نقد و انتقادات صریح و بی‌پروای حضرت عالی
در سلسله مقالات و سرمقاله‌های پُرشورتان هیات را به تعطیلی
ماهنامه‌ی محبوب **حافظ** برانگیخت. این را هم بگویم که احساس

۱- نامه‌ی دکتر محمدرضا کرمی پور (عضو هیات علمی دانشگاه آزاد
و برادر شهید اهل قلم امیرمختار کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه‌ی شورش) -
قزوین

به‌نام خداوند جسم و روان
جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین
مدیر دانشمند مجله‌ی جامع **حافظ**
با سلام و ادای احترام به پدیدآورندگان فرهنگ مکتوب و ناشران
اندیشه‌های متعالی انسانی که مصداق سوگندنامه‌ی نون والقلم و ما
یسطرون را تحقق بخشیده به تعامل و روابط انسان‌ها مَهر جاودانگی
زده، ابواب مذاکره و مراوده را میان اشرف مخلوقات مفتوح نموده تا با
زبان منطقی و رعایت تناسب اجتماعی کلام مباحثات آغاز، گلایه‌ها
برطرف و اشتباهات و لغزش ما از هر طرف محو و ایرادها اصلاح گردد
و ما ارید الا الاصلاح.

مجله‌ی **حافظ**، خوش‌بختانه مجموعه‌ی متنوع بزرگی از دانش،
آگاهی و بینشی‌ست که با رویکردهای گوناگون نظم و نثر و داستانی
مطالب پیچیده‌ی حقوقی، ادبی، سیاسی، فلسفی و عرفانی را با ابتکار
خاص و قریحه‌های کلامی در روزهای اول تا دهم هر ماه در اختیار
علاقه‌مندان قرار می‌دهد. البته چون تهیه‌ی مقالات مختلف و ارزیابی



وظیفه ارادتمند با عواطف متعالی و بی‌شائبه‌ی شما نسبت به این آب و خاک قابل مقایسه نیست.

علی‌ای‌حال تصمیم گرفتم پیش از ارسال نامه با شما در این خصوص مشورت نمایم تا با واقع‌بینی هرگونه حک و اصلاحی که لازم می‌دانید ارشاد بفرمایید. تلفنی نظراتان را جویا می‌شوم.

دوست دارم از کار ناقابلیم نتیجه‌ی مثبت بگیرم. در عین حال نمی‌دانم اصولاً این حرف‌ها و این استدلال و منطق کارگر واقع می‌شود یا این که دم گرم ما در آهن سرد آن عالی جنابان تأثیری نخواهد داشت و به قول حافظ «در نمی‌گیرد نیاز و عجز ما با حسن دوست...» ضمناً نمی‌دانم روشنفکران ایران در این زمینه چه اقدامی کرده‌اند و آیا بعد از گذشت شش ماه جو امروزه نرم‌تر و امیدبخش‌تر شده است یا خیر؟ به هر تقدیر امید دارم نشریات ما بویژه ماهنامه‌ی عزیز **حافظ** هرچه زودتر خدمات فرهنگی خود را از سر گیرد و اخبار خوش در این مورد از شما دریافت نمایم. در حال حاضر حق این است که حضرت‌عالی توقیف ماهنامه را یک توفیق اجباری تلقی کرده و پس از حدود سه سال کار طاقت‌فرسا و پُرتنش به جبران مافات مقداری هم به استراحت و تفریح بپردازید. قطعاً تصدیق می‌فرمایید که استرس‌های مداوم و رنگارنگ سرانجام مرد را از پای می‌اندازد. به قول حافظ:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار

بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند
در همین رابطه دعوت قبلی خودم را از شما که اجابت نفرمودید تکرار می‌کنم و خواهش دارم با گرم شدن هوا به ولایت ما گرگان (شهر دوم خودتان) سفر کنید و به این مخلص افتخار میزبانی بدهید و چند روزی میهمان عزیز ما باشید. گرگان نقاط دیدنی طبیعی و تاریخی زیاد دارد و جای بدی برای استراحت و تمدد اعصاب نیست. در خلال سال‌های اخیر شما بذر محبت در دل‌های بسیاری از هموطنان پاشیده‌اید. مطمئن هستم در سرتاسر ایران مشتاقان بسیاری دارید و محبوب همه هستید.

۳- شعری از علی محمودی فراهانی - اراک

«امین» آن خامه‌ور مرد یگانه

که حافظ گشته از او جاودانه

ز حبس حافظ خود شکوه‌ها داشت

ز شیرینش چو خسرو رخ نمی‌گاشت

خدایا آن جریده محترم دار

جدا از جور ارباب درم دار

برون مرغ سحرخوان از قفس باد

شب دل خستگی‌ها بی‌نفس باد

۴- نامه‌ی علی اکبر محمدی - اصفهان

... به شما به دلیل جسارت در تداوم کار فرهنگی یعنی نشر ماهنامه

به شکل «نشریه داخلی» آفرین می‌گویم و عرض می‌کنم که عمر معنوی و حیات واقعی شما و دوام ابدتان در جریده‌ی عالم، ثبت است: اثر گذار!! اگر عمر جاودان خواهی - که زندگانی هر کس به قدر آثار است.

۵- شعری از سیدمهدی میرمحمدی (پژواک) - اراک

بود خوش نغمه‌ترین مرغ غزل‌خوان حافظ

خوش نشستنی سخنش بر دل و بر جان حافظ

آفتابش به سراپرده‌ی کیهان تابید

طرفه شمسی که درخشید در ایران حافظ

وه چه نیکو ز سر صدق در آتش افکند

جامه‌ی مندرس زهدفروشان حافظ

از سر فقر و قناعت به طمع کار فروخت

همتش بین، به جوی روضه‌ی رضوان حافظ

همه‌جا از می و معشوق سخن گفت از آنک

بود دُردی‌کش میخانه‌ی عرفان حافظ

هر چه می‌خواست در آیینی قرآن می‌دید

زان سبب بود که شد حافظ قرآن حافظ

ز آتش زرق و ریا خرقه بیفکند و برفت

دید چون خرمن دین شعله‌ور از آن حافظ

در ره کعبه‌ی دل‌ها قدم از شوق نهاد

فارغ از سرزنش خار مغیلان حافظ

کلبه‌ی حُزن بسی کرد گلستان به امید

بُرد بس یوسف گم‌گشته به کنعان حافظ

عیب‌پوشی و خطابخشی و احسان و کرم

خوش صفاتی‌ست که خود داشت فراوان حافظ

گرچه‌اش چوب ملامت بزدند از سر جهل

نشد از مدرسه‌ی عشق گریزان حافظ

دید در فال که فریادرسی می‌آید

شکوه کم کرد ز بی‌مهتری دوران حافظ

دامن وصل سرانجام بیاورد به دست

رنج‌ها گر چه کشید از غم هجران حافظ

من اگر پا بنهادم به گلستان ادب

راه بنمود به من سوی گلستان حافظ

۶- نامه‌ی مینا ملکی (کارشناس فلسفه) - آذربایجان غربی، تکاب

استاد گران‌قدر، سردبیر محترم ماهنامه‌ی حافظ


پروفسور سیدحسین امین

سلام

به نام این قلم و قسم به این قلم که دیگر خون رگ‌های من با خون رگ قلمم یکسان شده است. من نمی‌گویم این قلم از تو می‌نگارد، ایران من، وطنم. تو به من آموختی، برای تقویت اراده، خودم را با عبادت و قرآن مأنوس کنم. تو به من آموختی، به سرزمین خودم وفادار باشم. به من آموختی صادقانه حرف بزنم و صادقانه زندگی کنم. و آنگاه چگونه خوب زندگی کردن را برای نسل‌های فردا بیاموزم. تو گفتی روزنه‌ی دوستی را باز کنی و درهای امید و عاطفه را به روی کسی نبندی. شاید مسافری که از راه دور می‌رسد، درهای مسیر فردا را پیدا نکند. حالا من می‌خواهم برای آن مسافری که از راه رسیده مسیر فردا را نشان بدهم و آنگاه چگونه خوب زندگی کردن را.

من ایرانی‌ام، و یاد گرفتم انسانیت شرط اصلی زندگی هر انسان است. و بزرگ‌ترین تکیه‌گاه برای مسیرهای بعدی او و برای آسان گذشتن از جاده‌های فردا، فردایی که تقدیر آن به نام دست‌های ماست. و لوح تقدیر آن به نام ایران عزیز ماست. پس همه با هم این امتیاز مقدس را بر روی قامت بلند او حک کنیم. هدف از نوشتن گلابه نیست. یک درد دل است با یک ایرانی. من دل‌بسته‌ی تو شدم. و ما به هم وابسته شدیم. ما هم وحدت داریم و یکی هستیم. وقتی **ماهنامه‌ی حافظ** آبان ۸۵ را مطالعه می‌کردم به چندین نوشته‌های مختلف از همکار ایرانی که دل شکسته و گلابه از توقیف **حافظ** شده بود، خواندم. دلم گرفت، وجودم شکست. بنابه این علت برایت نوشتم. ایران عزیز ما همه مسوولیت‌پذیر هستیم و جدایی‌ناپذیر از هم و با هم یکی هستیم. پس نگذاریم این سرمایه‌ی مقدس و بی‌نظیر تلف شود. خاک ایران را آباد کنیم نه سرگردان و نه توقیف.

۷- نامه‌ی دکتر ناصر جواهری زاده (معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد بروجرد) - بروجرد



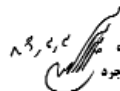

دانشگاه آزاد اسلامی
واحد بروجرد

تاریخ: ۸۶/۳/۷
شماره: ۴۴۵۳۰۰۰-۱۳-۵۵
پهوست: راز

مدیر مسئول محترم ماهنامه حافظ

با سلام و احترام
به پیوسته فرم تکمیل شده اشتراک یکساله به انضمام فیش واریزی به شماره ۳۰-۱۵۵۶ مورخ ۸۶/۲/۱۳ به مبلغ ۱۵۰۰۰ ریال بابت حق اشتراک سال ۸۶ جهت اطلاع و اقدام لازم ارسال می‌گردد. پیشاپیش از ارسال به‌وقوع نشریه تشکر می‌شود.

با سپاس فراوان
دکتر ناصر جواهری زاده
معاونت پژوهشی واحد بروجرد

آدرس: بروجرد، میدان نواب خیابان یادگار امام، مجتمع دانشگاهی امام حسین صندوق پستی - ۵۱۸ کد پستی ۶۹۱۵۱۳۶۱۱
تلفن: ۴۴۵۳۰۰۰-۵ فاکس: ۴۴۵۳۰۱۳
آدرس اینترنتی: WWW.IAUB.AC.IR

در ایران امروز به‌قول شریعتی برای سخن گفتن تنها دانستن کافی نیست، توانستن نیز می‌خواهد؛ یعنی علم و آگاهی کافی نیست، شهامت و جسارت موضع‌گیری هم لازم است. من لوح فشرده‌ی صوتی «ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم» شما را خودم تاکنون بیش از بیست بار رایت کرده و به دوستانم داده‌ام. شعر شما، تنها نمونه‌ی از بهترین‌های شعر فارسی معاصر براساس آیین و آهنگ نیست؛ بلکه پیامی است به ملت برای تجدید قوا و حرکت دوباره.

۹- نامه‌ی اشکان درویشی - تهران

ماهنامه‌ی حافظ که من دوره‌ی چهار جلدی آن را هم‌چون جان شیرین دوست دارم، یک مجله‌ی ساده نیست، مجموعه‌ی متنوع از بهترین آثار ادبی و فرهنگی‌ست. سخن در این است که چرا **ماهنامه‌ی حافظ** را توقیف کردند؟ اگر دلیل آن «بدآموزی» (به اعتقاد هیأت محترم نظارت بر مطبوعات) است، آیا بهتر نبود «مورد» و «مصادق» آن‌ها را به ما خوانندگان هم بفراستند تا «ارشاد» شویم؟ آخر، ناسلامتی، نام این وزارت‌خانه را «فرهنگ و ارشاد» نامیده‌اند.

۱۰- نامه‌ی هوشمند عبدالتاج‌دینی - کنگاور

حضور مسوول توقیف **ماهنامه‌ی حافظ**
واعظ ما بوی حق نشنید بشنو این سخن

در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
من در عجبم که زاهدان را چه خورده حسابی با زندان است چو از «کوچه‌ی زندان» به سلامت بتوانند گذشت؟ (تا خرابشان نکند صحبت بدنامی چند).

شراب‌خواره نیستی، درست، اما «ره و رسم لقمه‌پرهیزی» داری که این چنین ملامت از شراب‌خواره می‌کنی؟
هیچ می‌دانی «گدایان خرابات» کیستند؟ پس از نشر شش شماره **ماهنامه‌ی حافظ** از بدو توقیف، من اگر جای شما بودم می‌دانستم.
«دانی سواد حافظ از این درد و غصه چیست» من می‌دانم اما چه سود؟!

در نهایت خوشم که به مبارک‌باد «حلقه به گوش در میخانه‌ی عشق» گذری به کوی میکده انداخته‌اید.



از راست: مهدیقلی هدایت (نوه‌ی حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه‌ی هدایت) - محمدمهدی نیک‌نژاد - حسن امین - بلورچی

۸- نامه‌ی کیومرث نوربخش - اصفهان

امین عزیز

شما را امین عزیز خطاب کردم چون افزودن هیچ عنوانی برای مردی به صداقت و ایثار و عظمت شما، چیزی بر شما نمی‌افزاید، بلکه در قیاس با بسیاری از افراد بی‌صلاحیت یا کم‌صلاحیت که ولو با مصالحه با ... عناوین علمی و آکادمیک را یدک می‌کشند، شاید چیزی هم از شما بگاهد.

۱۱- شعری از ناصر ابراهیمی - تهران

فدایت قلم با من امداد کن
فضایی به مستی تو ایجاد کن
که در مستی است عالم دیگری
نخواهم جهان را به افسونگری
الا ساقیا می به جامم بریز
از آن خم و زان باده‌های عزیز
چو خواهم ز دنیا جدایی کنم
محبت ز خوبان گدایی کنم
روم تا به بزم سخن‌پروران
خطیبان ایران و دانشوران
همان‌جا که رستم علم می‌زند
هر آن‌چه بر ایران سزد می‌کند
که ایرانی‌ام آب ایران می‌است
شراب طهوری سر آب وی‌است
که سرمستی‌ام از همین خاک شد
دل پور رستم از آن چاک شد
کنون مهر دین و وطن در دلم
چنان کرده‌ام جا کز جهان غافل
که مهر وطن داده دل را جلا
تمنا همین باشم از خدا
ستاش کنم مهرآفرین
خداوند بحر و سماء و زمین
که ایران من سرفراز است و بس
نباشد به دل غیر از اینم هوس
الا ای معلم بر ایران‌زمین
خدا بر تو دارد سزایی بهین
که همت به نشر ادب کرده‌یی
از آن عالمی در عجب کرده‌یی
معلم امین آمد و ما ز جان
سپرده بر او جسم و روح و روان
که ما بنده‌ی اوستادیم و بس
چو «ناصر» گدای ولایتیم و بس
خدا را ستایش مرا هم بود
پیام پیمبر کلام بود

موضوع از سوی دیگر بود. و شاید به حکم «دشمن طاووس آمد پر او»، همین ویژگی‌ها هم اسباب زحمت شما شد.

شما خودتان «تولید» علم می‌کردید، و اکنون در قالب نشریه‌ی داخلی می‌کنید، یعنی مقاله‌های تازه و استنباط‌های نو چاپ می‌کنید و نمونه‌ی آن مطالب مندرج در نشریه‌ی داخلی **حافظ** شماره‌ی ۳۹ راجع به حکیم نظامی‌ست و در حالی که اکثر مطبوعات فقط با ترجمه و نقل از سایت‌های موجود آن‌چه دیگران اعلام و اعلان کرده‌اند، دوباره نقل می‌کنند. به‌همین دلیل هم ما شاهدیم که اگر دو سه روزنامه‌ی مختلف را در یک روز بخیریم، تمام مطالب آن مشابه و یکسان است، چون همه از منبع واحد (سایت‌های خبری داخلی) تغذیه می‌شوند. به این معنی که اغلب، خودشان مقاله‌ی مستقل یا تحلیلی جداگانه ندارند فقط واگویی اظهارنظرها و نوشته‌ها و گاهی ادعاهای دیگران است، به اندازه‌ی که مثلاً روز سعدی می‌شود، فلان نویسنده در سایت خودش، نظر خودش را می‌نویسد، خبرنگار پشت کامپیوتر خودش نشسته و عوض این که حتا زحمت این را به خودش بدهد که یک مصاحبه‌ی تلفنی با یک نفر استاد صلاحیت‌دار در این زمینه بکند، راحت‌ترین کار را انتخاب می‌کند و هر کس که قبلاً به میل خودش حرفی زده، همان را از کامپیوتر داون‌لد می‌کند و به‌چاپ می‌رساند. البته مطالبی که از سایت‌های خارجی به ترجمه نقل می‌شود، فضای حتا بیش‌تری در مطبوعات می‌گیرند. اما مطالب «تولیدی»‌شان اندک است و از این بابت شما یک استثنا بوده و هستید که مقالات جدید و تحقیقات ویژه‌ی شما برای خوانندگان خودتان تولید می‌شد.

در گذشته‌های نه چندان دور که دولت‌های وقت، روزنامه‌ها را توقیف می‌کردند، مدیران جریداً تقریباً بلافاصله با استفاده از امتیاز روزنامه‌ی دیگر حرف‌های خود را در نشریه‌ی دیگر ارائه می‌دادند، زیرا اخذ پروانه‌ی انتشار بالنسبه آسان بود و لذا همیشه این فرصت وجود داشت که اگر یک روزنامه توقیف شود، به‌جای آن و در مقام «جانشین» روزنامه یا مجله‌ی دیگر منتشر گردد که الول ساتن Elwell Sulton درباره‌ی آن مقاله‌ی در فصلنامه‌ی موسسه‌ی انگلیسی مطالعات فارسی در انگلستان منتشر کرده‌اند و نمونه‌ی آن جانشین شدن روزنامه‌ی **نسیم شمال** به‌جای روزنامه‌ی **هور** به مدیریت علی جواهرکلام (پدر همکار شریف شما جناب آقای فرید جواهرکلام) است که در پیشانی روزنامه‌ی جدید هم با حروف درشت نوشته بود: «هور، هنوز توقیف است».

۱۳- نامه‌ی سید محمود محمدی برازجانی (شاعر و نویسنده) -

برازجان

من یکی از شیفتگان مجله‌ی **حافظ** هستم و به جناب آقای پروفسور امین عشق می‌ورزم و از اشعار و مقالات آن جناب بهره می‌برم و بر عظمت و بزرگی و استادی حضرتش ارج می‌گذارم. چون خودم در همان مشی و راهی هستم که جناب پروفسور هستند، لذا قدر ایشان را می‌دانم و در مقابلش سر تکریم و تعظیم فرود می‌آورم و صحت و تندرستی و موفقیت عالی‌جناب را در خدمت به مردم ایران‌زمین به‌ویژه ادیبان از خدای لایزال مسألت می‌دارم و بدین‌وسیله عرض سلام و ادب

۱۲- نامه‌ی دکتر امیرعباس اسفندیاری - تهران

تأسف خود را از لغو امتیاز و توقیف **ماهنامه‌ی حافظ** اعلام می‌دارم و از خداوند بزرگ مسألت دارم که وسایل بازگشایی مجله و ادامه‌ی انتشار آن را خودش فراهم کند. در نومی‌دی، بسی امید است / پایان شب سیه سفید است.

به نظر من، یکی از مختصات برجسته‌ی ماهنامه‌ی شما تکیه بر نشر مطالب «تولیدی» و پرهیز از تکرار نوشته‌های «کلیشه‌ای» و ترجمه‌های ابکی از یک‌سو و حفظ استقلال در انتخاب نویسنده و

می‌نمایم و دست مبارک ایشان را از دور می‌بوسم و می‌فشارم.
بنده نویسنده و شاعر هستم که دارای ۲۵ عنوان کتاب در پنجاه پنج مجلد هستم و تاکنون ده کتاب چاپ و به بازار کتاب داده‌ام.

۱۴- نامه‌ی منصور حسینی - سبزوار

با درود و ضمن تاکید مجدد خود و خانواده‌ام بر پشتیبانی کامل از حقّ شما «دوستداران ماهنامه‌ی حافظ» به چاپ مقالات علمی و ادبی، به عرض می‌رسانم که هم قانون اساسی و هم قانون مطبوعات، آزادی بیان و آزادی مطبوعات را حقّ فرد فرد ایرانیان می‌داند. یعنی اصل ۲۴ قانون اساسی می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن‌که مخل به مبانی اسلام یا حقوق اسلام یا حقوق عمومی باشند» و ماده‌ی ۶ قانون مطبوعات ۱۳۶۴ (اصلاحی ۱۳۷۹) می‌گوید که: «نشریات جز در موارد اخلاص به مبانی و احکام اسلامی و حقوق عمومی و خصوصی، آزادند».

سوال من این است که آیا کدام یک از مقالات **حافظ**، «مخلّ به مبانی و احکام اسلام» بوده؟ من تمام دوره‌ی چهل شماره‌ی مجله را از اول تا آخر با دقّت و از سر کنجکاو تقریباً مثل یک سانسورچی یا کارآگاه که موظف به پیدا کردن گناه مظنونین است، خواندم و هیچ مطلبی که مخالف یا مخلّ اسلام باشد، در آن پیدا نکرده‌ام. بنابر این، به عقیده‌ی من جناب آقای احمدی‌نژاد و وزیر ایشان در وزارت فرهنگ و ارشاد که حکم به توقیف مجله‌ی **حافظ** داده‌اند، بهتر است به قانون اساسی و قانون مطبوعات احترام بگذارند و **ماهنامه‌ی حافظ** بلکه همه‌ی مطبوعات دیگر و تمام مجله‌هایی را که توقیف کرده‌اند، هرچه زودتر اجازه‌ی نشر سراسری بدهند.

۱۵- نامه و شعر محمد میرزایی (دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات) -

اقلید فارس، روستای آسپاس

نوروز ۱۳۸۶ را به شما و همه‌ی دست‌اندرکاران **ماهنامه‌ی حافظ** تبریک می‌گویم. **دایرةالمعارف خواب و رؤیای شما** به دستم رسید و آن را به دیده‌ی منت نهاده و بوسیدم. بنده‌ی بی‌مقدار هم به بهانه‌ی خالی نبودن عریضه یک قطعه شعر ناقابل به حضورتان پیش کش می‌کنم. من چه دارم که تو را در خور؟ / هیچ / من چه دارم که سزاوار تو؟ / هیچ / تو چه داری؟ / همه‌چیز. «حمید مصدق»

و تو ای مرد!

مرد ملول رسته را
قفسی چهار در است.
نه زادگان غربتیم
نه از غربت زادگانیم
ما همواره فرزندانِ شور و شریم.
مرد غریبِ خسته‌ی من!
دستانت آشناست:
دستانت صبور؛
دستانت چاره‌ساز
از ما دیگر گذشته است کارمان

آدمی را
کار از کار گذشته است
آنک تبری که ریشه را خشکانده
رودرروی آدمی
قاه‌قاه خنده سر داده.
و تو ای مرد!
شگفت‌زده و مبهوت
عشق را می‌اندیشی؟!
آنک آهوپی رمنده
- تیر خورده -
- گرم و خونین -
راه را می‌سپرد:
التیام بخشی باید!
و تو ای مرد!
مرگ را می‌اندیشی؟!
آنک قناری در قفس
آدمی را
هراس از اندیشیدن
قناری را در قفس
آب و دانه است
و تو ای مرد!
بر کوه بلند عشق
نامت موج خواهد زد
و کسی را جرأت تماشا نیست.
دریا از اندیشه‌ات موجناک
فردا از امروزت هراسناک
غم از شادی‌ات گریزان
دلت کران بی‌کران...

۱۶- نامه‌ی دکتر احمد سعیدی - تهران

با اعلام اعتراض به توقیف مطبوعات و لغو مجوز ماهنامه‌ی وزین **حافظ** در مقام یک ایرانی دور از مراکز قدرت می‌خواهم به استحضار برسانم که توقیف مجلات امری بی‌سابقه نیست. در رژیم گذشته در مرداد ۱۳۵۳ با یک دستور تلفنی «وزارت اطلاعات» آن روز (سلف «وزارت ارشاد» امروز) تعداد شصت و چهار روزنامه و مجله یک‌جا و یک‌روزه به امر حاکم متوقف و لغو مجوز شد.

انتشار مجلات ادبی در ایران همیشه مرهون مدیریت و اهتمام شخص واحد بوده است و کسانی چون عباس اقبال آشتیانی، وحید دستگردی، دکتر پرویز ناتل خانلری، حبیب یغمایی، علی اصغر امیرانی، دکتر علی بهزادی، ایرج افشار و اکنون شما استاد امین نازنین و آقای علی دهباشی (مدیر و سردبیر پرتلاش مجله‌ی **بخارا**) بهترین شاهد این واقعیت‌اید. شما ظرف چهار ساله‌ی اخیر با نشر چهل و یک شماره مجله بیش از پنج هزار صفحه به ادبیات زرین ایران عزیز افزوده‌اید، یعنی به‌طور متوسط ماهیانه هر ماه یکصد و پنجاه صفحه مطلب خواندنی به

گنجینه‌ی ادب فارسی اضافه کرده‌اید و یا به تعبیر دیگر هر روز دست کم پنج صفحه مطلب ناب خواندنی در قطع رحلی به دست خوانندگان رسانده‌اید.

مهم‌ترین خدمت شما آن بود و هست که **ماهنامه‌ی حافظ**، آیینی تمام‌نمای همه‌ی قلم به‌دستان ایرانی (از هر طیف و جناح و گروه و نحله) بود و هست. شما مجله‌ی خود را در انحصار هیچ‌یک از طیف‌ها و جناح‌ها قرار ندادید و در هر باب و هر موضوعی به موافقان و مخالفان فرصت حضور مساوی دادید. به شهادت آن همه ستایش‌ها و آفرین‌های به حق که شاعران و نویسندگان معاصر از سرتاسر ایران از پارس آباد مغان و اردبیل گرفته تا برازجان و بوشهر، از مجله‌ی **حافظ** کرده‌اند، ماهنامه‌ی شما در ردیف چند نشریه‌ی ادبی وزین کشور (مانند **سخن**، **یغما** و **آینده**) در پنجاه‌ساله‌ی اخیر، اسباب سربلندی اندیشه‌وران و قلم‌داران ایران است. امیدوارم ماهنامه‌ی خوب شما به زودی از محاق لغو مجوز بیرون آید.

ناچار دیدم شاید باید گزری به چوپانی برسانم یا حرفی به رضایتی: چو ایران نباشد تنه‌مان فساد...

بدون هیچ‌گونه تردیدی توقیف **حافظ** اولین تجربه نیست و مسلماً آخرین هم نخواهد بود، چرا که این لغو انسانیت پیامدهای خطرناکی را از جامعه‌ی فرهنگی ایران به دنبال خواهد داشت. از آن جمله به افزودن سنگ‌چینه‌های دیوار بی‌اعتمادی می‌توان اشاره کرد که سال‌هاست میان مردم و حکومت ایران به وجود آمده است که نتایج آن بی‌شک شعله‌ی هر بادی خواهد بود.

امید است مسوولین حکومتی ضمن در نظر گرفتن ظرفیت و گسترش جامعه‌ی فرهنگی ایران، در مقام رفع این سرکوب برآیند. بی‌شک تمام جاده‌ها یک راست مستقیم و هموار نیست؛ باشد که هر پیچ و خمی تجربه‌ی باشد بر چرخ‌های پیروزی که با آرمانی ملی و میهنی به چرخش می‌آیند... در پایان جهت استحکام و تداوم هرچه بیش‌تر این سلام با تمامی حافظ‌مانندگان ایران یکی از کارهای خود را پیشکش می‌کنم:

مجموعه‌ی نظم

احمق گفت:
مگر قانون جنگل است؟
از اشک ناظر دردها
خاک
اندازه‌ی بارور
گیا در خاک اندازه‌ی گلیمش
گیاخواران به توان عرضه‌ی فصول
درندگان حتا
از گله‌ی فاون بسته زبان
یک راس را
آه!
بهترین قانون است.

۱۸- نامه‌ی میثم مرتضوی - اصفهان

همه می‌دانیم که آزادی بیان یکی از حقوق بشر است. چرا «جمعیت حقوق دانان ایرانی مدافع حقوق بشر» که از وزارت کشور هم برای فعالیت خود مجوز گرفته است، هیچ اقدامی در جهت حمایت از مجله‌ی **حافظ** و برای رفع توقیف آن نمی‌نماید. بنده از آقایان و خانم‌های عضو این تشکل سیاسی / اجتماعی! استدعا دارم، لااقل مثل خوانندگان معمولی مجله، یک نامه‌ی ساده‌ی در اعتراض به لغو مجوز **ماهنامه‌ی حافظ** مرقوم فرمایید.

۱۹- نامه و شعری از جمال عطایی (مؤلف کتاب خودسازی‌های

مولانا) - تهران

با درود بی‌پایان به شما زحمت‌کشان راه روشنایی و نفرت تمام از راهبران ظلمت و تاریکی با کمال افتخار حقیر از مشترکین مجله‌ی **حافظ** هستم و خواهم بود. نه این‌که امروز مصمم برای نوشتن این نامه

۱۷- نامه و شعر بهروز نظری -

کوهدشت لرستان

«مپوش چشم امید از وطن / که ما
زین بیش به عمر خویش / چه ضد و
نقیض‌ها دیدیم».

... تازه احساس کردم دست
دیگری را پیدا کرده‌ام. ... دوان‌دوان خود
را رساندم، خواستم بگویم سلام ناگهان



قاضیانی از کرسی مانع پیوستن دست‌هایم شد و نعره‌کشان غریبند: نه سلام نه فقط خداحافظ! ... بله، همان روزها بود که شماره‌ی از غنای **حافظ** به‌دستم رسید، آشنا شدم و البته خوشحال. گوشه‌ی را برداشتم: ۰۲۱۶۶۹۸۴۸۸، الو، سلام **ماهنامه‌ی حافظ**؟! ... صدای مهربان خانمی به فامیل حیدری به گوشم رسید، جویای احوال حافظ و انتظارانش شدم. ... بعد از گفت و شنودی مختصر قرار شد هزینه‌ی مجله‌های چاپ شده‌ی گذشته را به حساب **حافظ** بفرستم. ... چند روزی گذشت هنوز این کار را نکرده بودم که ناگهان بسته‌ی توسط مامور پست خالی‌ی دست‌هایم را پُر کرد. ... بسته را باز کردم، چهار جلد کتاب قطور و دو نسخه به شماره‌های ۳۸ و ۳۹ محتوای آن بود که تمامی صفحات‌شان شرمندگی بود، شرمندگی البته به نام بهروز نظری. ... محبت بی‌دریغ و خالصانه‌ی خانواده‌ی **حافظ** که هنوز پولی به حساب‌شان واریز نکرده بودم، پیش از آن که مرا شرمنده‌ی خود سازد شوق مرا دو چندان کرد. حال نخستین بود. ... سال‌ها بود اتفاقاتی از این دست کم‌تر افتاده بود، با عجله نسخه‌ی ۳۸ را باز کردم و ای کاش نه ای کاش باز نمی‌کردم. ... چشمم به مقاله‌ی تحت عنوان «آیا لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** قانونی‌ست؟» به قلم یک وکیل دادگستری افتاد. سکوتی سرد تمام جانم را درنوردید. مطالب را خواندم، آهی کشیدم و ماندم. ... آن‌گاه فهمیدم حق با آن‌ها بود، بله آقایان کرسی که نه، سلام نه فقط خداحافظ. ... اما نه اما نه اما نه این نقاب ماه نیست، حافظ ما بی‌حجاب است. ... و این چنین بود ساعت‌ها دست و پا زدن که چه‌گونه و چه بگویم؟

شدم، بلکه بارهای بار خواسته‌ام فریاد کنم و از این بی‌عدالتی و نامردمی که در حق این ماهنامه روا داشته شده است تظلم نمایم. ولی می‌دانم فریادم در میان هوای مه‌آلود زمان خواهد شکست. و به خود می‌گفتم، اگر واقعاً شنونده‌ی فریادها را داشتیم تا امروز تظلمی درکار نبود و کار ما به این مرحله نمی‌رسید. به قول حکیم نظامی «که با گرگان وحشی هم‌جوالم» از طرف دیگر محبت‌های شما عزیزان و کریمان پیوسته مرا در این گوشه‌ی بی‌توشه غرق شرمندگی می‌کند و معترفم که در حق شما پاسداران دانش ایرانی وظیفه‌ی انجام نداده‌ام، اما از آن‌جایی که طبع منیع شماس است. ما را مورد لطف و عنایت قرار می‌دهید. واقعیت حال من چنین است که وقتی ماهنامه یا کتابی از شما دریافت می‌کنم، انگار که به دریا وصل می‌شوم و یا خویشتن را در برابر قدرتی سرشار احساس می‌کنم و چون ایام می‌گذرد و به پایان هر ماه می‌رسم، گویی گرفتار هجرانم.

باشد که روزگار سپری شود و فصاحت شما زبان منکرین را در کام بسوزاند و پاسداران جهالت را در دژهای تاریخ‌شان محکوم و محصور سازد. مقصود از این نامه، سپاس از مرحمت‌های شما بود و حدیث آرزومندی من، خواستم به‌عنوان فردی از آحاد این سرزمین پاک در برابر شما سینه بگشایم و آتش همیشه‌ی زنده‌ی ایرانی را بنمایانم و موقوف‌التفات شما باشم و در خدمت ثابت، و نیز از ایزد پاک سال ۱۳۸۶ را پیروزی فریدون زمان پروفیسور سیدحسن امین بر ضحاکان زمان آرزو نمایم.

۲۰- نامه‌ی حمید پژمان به علیرضا مختارپور - تهران

جناب آقای حاج‌آقا مختارپور معاونت محترم مطبوعاتی وزارت

ارشاد

بنده یکی از خوانندگان پر و پاقرص مجله‌ی **حافظ** بوده و هستم، مجله‌ی وزین و متین که متأسفانه هیات نظارت بر مطبوعات با اشرف جناب‌عالی آن را لغو امتیاز کرده است. پرسش بنده از شما که خودتان از روزنامه‌نگاران میهن اسلامی ما و معاون سردبیر روزنامه‌ی کثیرالانتشار **کیهان** بوده و به‌علاوه به همراه جناب آقای حسین شریعتمداری مدیر مسوول محترم روزنامه‌ی **کیهان** به تشکیل «انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان» دست زده‌اید، این است که چرا شما که اگر در زمان **کیهان** مصباح‌زاده می‌بودید، هزار فحش به ساواک می‌دادید، حالا هزاران خواننده و مشترک مجله‌ی وزین مانند **حافظ** را از مطالعه‌ی مقالات تاریخی و ادبی آن محروم فرموده‌اید؟ آیا این است مفهوم «ارشاد» شما؟ و آیا این است مفهوم «روزنامه‌نگار مسلمان»؟ آیا بستن مطبوعات و شکستن قلم‌ها و محروم کردن مردم از مطالعه‌ی مجلات غیروابسته، فقط در عصر طاغوت و در زمان معینی گناه است و اگر همان محدودیت‌ها به امضای شما اعمال شود، دیگر در مشروعیت آن شبهه نیست؟ قدرت و قهاریت پایدار نمی‌ماند. این میزی که شما اکنون بر آن تکیه زده‌اید، پیش از شما محل ریاست دیگری بوده و بعد از شما هم (بعد از صد و بیست سال) به دیگری منتقل خواهد شد... باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد / افسانه‌ی نیک شو، نه افسانه‌ی بدی.

۲۱- نامه‌ی تقی سمیعی - فارس، مردودشت

خواستم نامه‌ی از پس تاریخ، خارج از مکان و زمان و هر آن‌چه که برای محدودیت ما کار گذاشته شده بنویسم، حتا خارج از خودم، آری باورتان می‌شود خواستم مکاتبه‌ی انجام دهم خالی از خویش، جامعه و تمام توهم دیرپا و دیرسال که چیزی جز انسان نبود. امید که بتوانم زوایش بی‌طرفانه به معرض نمایش بگذارم و ما که یاد گرفتیم بر وقفه صبور باشیم.

وای چه می‌کشم، می‌خواهم بنویسم شاید اندکی از شر اندکی از کشیدن‌ها رهایی یابم. حالیت است. برای که می‌نویسم خوره اندیشه‌ی که به نامی مرا مورد اصابت خویش قرار داده است.

مهم نیست چه کسی باشد، اصولاً طرف من فرد یا اشخاص خاصی نیستند. اما هر کسی می‌تواند در این چارچوب قرار گیرد. هر کسی گوشی برای شنیدن، چشمی برای دیدن، مخی برای درک کردن و دست و پاهایی برای عمل کردن داشته باشد.

مهم نیست طرف مکاتبه‌ی من (عوضی آقایی باشد که عوضی برای خودش آقایی شده است) یانه مسوول هلال امر شهرستان و یا از همه مهم‌تر دوست سراپا روشنفکر... باشد که می‌خواهد تلنگر بزند، جامعه‌ی اسفباری را که هزاران سال است دست به گریبان (فقر و نداری‌ست، قدر مسلم آنانی که نادرآمد یک سال ما کفاف مخارج یک شبشان را نمی‌دهد، آن‌ها پس که خواب و بیداری‌شان) هرکدام از دیگری فرسنگ‌ها به مراتب مهم‌تری می‌باشد) از ما که خواب و بیداری‌مان از هر کدام از دیگری به مراتب فرسنگ‌ها اسفبارتر می‌باشد.

ما که خواب‌مان را واقعیت‌های اسفبار و زجرآور مشکلات نهادینه شده از جناب آنان که بر اریکه‌ی پاسخ‌گویی نشستند،؟؟؟؟ کابوسهای منتهی شده در خواب‌مان که پرده از وضعیت زجرآور و اسفبار لحظه‌لحظه‌ی زندگی؟ برمی‌دارد، به کجا باید پناه می‌بردیم، آن‌گاه تمام دار و ندار ما فقر و بی‌چیزی و تهی‌دستی بوده و هر زمان که چشم به راه تا اندکی از آن کاسته شود باری بر آن افزوده شده و آه از نهاد برآمده ما برآمده‌تر شد، باری خطاب به آنانی می‌نگارم واقعیت تلخ و مشمئزکننده‌ی را که بر؟ تعهد و خدمت‌رسانی تکیه زده‌اند و بعد از پایان دوره‌ی خدمت‌شان، با کارنامه‌ی پُربار از تکریم ارباب رجوع و خدمت به منتهی درجه‌ی خویش، چشم‌های حریص‌شان جویای کاری پُر مسوولیت‌تر و پُر تعهدتر می‌باشد.

خطاب آنانی که پس از پایان دوره‌ی پاسخ‌گویی‌شان، کارنامه‌ی درخشان از عملکرد؟

برای ثبت حل معضل ما نگذاشته (چرا که) می‌دانید آنان برای خدمت‌رسانی آمده بودند نه دیگر.

آری! خودکار بی‌چاره‌ی که تمام اندیشه‌اش این است که می‌تواند با نگارش خویش کاری ناچیز انجام دهد (می‌تواند خواب خفتگان خفته را آشفته سازد.

باری! دوست من خودکار بی‌چاره‌ی به سوسو افتاده است تا مورد خطاب قرار دهد: بزرگ‌مردان عرصه‌ی خدمت‌رسانی که خواب‌شان

نیز آگنده از خدمت‌رسانی به خلق‌الله است.

بر آنم تلخابه حقیقت را اندکی به مذاق‌تان بچشانم، شاید کند این حقیقت، تحمل‌تان را ز باده از حد برتابد و دستور رسیدگی عاجل صادر فرماید.

باری! شما سینه‌چاکان عرصه‌ی خدمت‌رسانی و پاسخ‌گویی را به کارزار می‌طلبم چرا که: راز شب هنوز مانده دو دانگی، ور تاییید و پاک و مسلمان نماز را از چاووشان نیامده بانگی آری اگر مرد تکریم و ارباب‌رجوع هستید، این گوی و این میدان، از شب هنوز مانده دودانگی

آری! برای شما می‌نویسم که بی‌چیز تعهدتان را گذاشته‌اید بعد مرگ آدم‌ها، عوام‌فریبانه عمل کنید. برای شما که خداناکرده اگر بار تعهد بر دوستان سنگینی ایجاد کند، مشمول زنده‌ها نمی‌شود و در میان مرده‌ها تا دلتان نخواهد احساس پاسخ‌گویی و تعهد و مسوولیت و تکریم ارباب رجوع و... می‌کنید و بعد مرگ اسطوره‌ها درد و رجز که شما باعث و بانیش بوده‌اید در بوق و کرنا می‌دمید که اینان برای نجات ما قربانی شدند.

مرگ آدم‌ها را نیز در راستای هرچه پیش‌تر پاروکردن مسوولیت و پاسخ‌گویی مصادره می‌کنید.

جناب... شماکه اتوی کت و شلوارتان هیچ‌گاه خرد نشده تا ناچیز، خردشدگی دل ما را تلخاب؟ کند. کی می‌خواهید مورد توجه و خدمت‌رسانی عالیه؟ قرار دهید این زنده‌های مرده.

باری تعهدتان تا آن‌جایی که می‌دانم در یال مرده‌هایی ست که دست از این دنیا کوتاه کرده‌اند، گمان‌تان است که خود جاوید زنده خواهید ماند، تعهدی در قبال لاشه‌ها باری تعهدی نداشته‌اید و تعهدهای داشته و نداشته‌تان مشمول زنده‌های لاشه و لاشه‌های زنده بوده است.

تعهدی در قبال، زنده‌های مرده، مرده‌های زنده، زنده‌های لاشه، لاشه‌های زنده.

۲۲- نامه‌ی علی اکبر نادری - تبریز

با تشکر از چاپ نامه‌ام در نشریه‌ی داخلی شماره‌ی ۳۹ و تجدیدمطلع در این‌که محبوب‌ترین مجله‌ی ادبی این چند ساله در تبریز ما همین نشریه‌ی ارزشمند **حافظ** شماست، خواستم از چاپ‌دست‌خط غیرمؤدبانه‌ی آقای فریدون ضرغامی (اسود) از تهران در صفحه‌ی ۷۱ همان شماره، از «دوستان **ماهنامه‌ی حافظ**» گله کنم. زیرا ایشان در اوّل شعر خود، بعضی از هم‌وطنان موظف در اداره‌ی فرهنگ و ارشاد استان تهران را که به حکم ماموریت دولتی خودشان، مجله‌ی **حافظ** را بسته‌اند، هجو کرده و گفته‌اند: این «بی‌خردان» دهان حافظ بستند / در سوگ قلم، سخنوران بنشستند. من چنین معتقدم که آقای ضرغامی نباید از این‌گونه کلمات علیه کارمندان و مأموران اداره‌ی فرهنگ و ارشاد، استفاده بنمایند و حتا اگر هم ایشان، چنین شعری ساخته‌اند، شما نمی‌باید آن‌گونه اشعار را در نشریه چاپ کنید، چرا که شما یک نشریه‌ی ادبی منتشر می‌کنید و الگو هستید برای بقیه.

۲۳- نامه‌ی غلام‌علی ایزدی - شوشتر

محضر مبارک استاد ارجمند جناب دکتر امین و همکاران **ماهنامه‌ی حافظ**

سلامی گرم می‌کنم و از خداوند توفیق شما را مسالت می‌نمایم. غلام‌علی ایزدی مشترک شماره‌ی ۵۲۶، به پیوست کتب درخواستی و تمدید اشتراک رامشتاقانه ارسال داشته‌ام. امیداست **ماهنامه‌ی حافظ** شهرت و جاودانگی حافظ را بیابد.

۲۴- نامه‌ی نیما جوادی - تهران

از نشر نامه‌ام در سی و نهمین شماره‌ی نشریه‌ی وزین و محبوب و خواندنی **حافظ** بسیار متشکرم و از این‌که در همان صفحه و در همان شماره، نامه‌های دو تن از روزنامه نگاران (آقای بیژن تلبانی (عضو انجمن صنفی روزنامه‌نگاران) و آقای ایرج فرزانه (از هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی **امواج خزر** از آمل) چاپ شده بود، بسیار خوشحال شدم. اما به اعتقاد حقیر، این آقایان باید بیش‌تر در روزنامه‌ها و مجله‌های دیگر صدای اعتراض خود را به بستن **ماهنامه‌ی حافظ** بلند کنند و به این‌که یک نامه‌ی خشک و خالی به وزیر ارشاد بفرستند، قناعت نکنند. ما از روزنامه‌نگاران خیلی انتظار و توقع بیش‌تر داریم تا یک خواننده‌ی معمولی. اخیراً هم در روزنامه خواندم که جایزه‌ی «قلم طلایی» را آقای ماشاءالله شمس‌الواعظین به مدیر مجله‌ی **ایران فردا** داده، پس حق نویسندگان و گردانندگان **حافظ** شیرین سخن چه می‌شود؟

۲۵- نامه‌ی آرش منصوری - تهران

شنیدن سی‌دی «ایرانی‌ام...» که شعر شما و صدای نابغه‌ی آواز ایران، محسن نامجو بود، مرا به یاد جهان پهلوان محمود نامجو (قهرمان وزنه‌برداری) انداخت. آیا نامجوی خواننده‌ی شعر شما با نامجوی وزنه‌بردار نسبتی دارد؟
(حافظ: خیر! ندارد!)

۲۶- نامه‌ی دکتر سعید شیرخانلو (چشم‌پزشک) - تهران

استاد فرهیخته جناب آقای پروفیسور امین علی‌رغم این‌که تعطیلی مستمر مطبوعات مستقل هم‌اکنون تبدیل به یک رویه و رویکرد روزمره شده است، نمی‌توانم تأثر عمیق خود را از لغو امتیاز نشریه‌ی وزین فرهنگی حافظ را بیان ننمایم. مایل‌م از منظر درونی و بیرونی به این معضل تاریخی نگاهی اجمالی داشته باشم.

از منظر درونی در حالی‌که در بسیاری از کشورهای دموکراتیک انتشار یک نشریه نیاز به هیچ‌گونه مجوز دولتی ندارد و تعطیلی آن تقریباً غیرممکن است، نحوه‌ی تعامل مسوولین با اصحاب قلم جای بسی تأسف می‌باشد.

اما مهم‌تر بررسی از منظر بیرونی‌ست. باید اذعان داشت که جامعه‌ی ایرانی علی‌رغم سابقه‌ی تاریخی و فرهنگی چند هزار ساله در مرحله‌ی کودکی تجربه‌ی دموکراسی می‌باشد و همانند یک طفل که این مرحله را با فروافتادن و بازیستادن‌های مکرر طی می‌کند که گاه با

یک قدم به جلو و چند گام به عقب همراه است که سراسر تاریخ ایران گواه این موضوع می‌باشد. در هر حال این یک پروسه‌ی تکاملی طولانی‌ست که در حافظه‌ی تاریخی یک ملت به ثابتهایی بیش نمی‌ماند.

در پایان هرچند نقطه ضعف بنیادین جامعه‌ی ایرانی که همانا در خواب حسرت گذشته ماندن و پا در رویای آرمان شهر ذهنی خود زیستن است، می‌باشد. پس آخرین چیزی که از بین می‌رود همانا امید است پس امیدمان را از دست ندهیم، به امید آن روز.

۲۷- نامه‌ی سرهنگ یحیی شهیدی (سردبیر اسبق مجله‌ی تلاش):

نشریه‌ی کانون، بازنشستگان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران - تهران در مورد اعتراض به توقیف **ماهنامه‌ی حافظ**، چون در مسافرت بودم، دیر مطلع شدم و موفق نشدم به موقع تاسف خودم را به حضور جناب پروفیسور امین اظهار کنم. به همین جهت از ایشان معذرت می‌خواهم.

شماره‌های آخری **حافظ** را که می‌خواندم، دیدم بسیاری از علاقه‌مندان از اقصای نقاط ایران تاسف خود را به موقع نوشته‌اند، معلوم می‌شود کلیه‌ی علاقه‌مندان به جناب پروفیسور و مجله‌ی **حافظ** از این پیشامد ناراحت و متقاضی تجدید امتیاز آن هستند و بنده هم یکی از این علاقه‌مندان و متقاضیان می‌باشم.

بعضی‌ها در هر مقامی که هستند، از موفقیت دیگران در هر موردی که باشد، خوشحال نیستند و مزاحمت ایجاد می‌کنند. امید است با درایتی که جناب پروفیسور امین دارند، **حافظ** کما فی‌السابق منتشر گردد.

۲۸- نامه‌ی علی حاتمی - کازرون

با سلام خدمت استاد امین و همراهانش در نشریه‌ی **حافظ** همیشه اراده‌های قوی پیروز هستند و اراده‌ی قوی و استقامت شما برای ما آموزنده و برای ادبیات و فرهنگ ایران زمین غنیمتی‌ست ارزنده. امید است عمر نشریات وزیر در کشور **حافظ** و سعدی نیز مانند ملل پیشرفته طولانی شود و وزارت فرهنگ و ارشاد به نظرات علاقه‌مندان **حافظ** منتشر شده در نشریه اقبالاً ارزش قابل شود.

از وزارت‌خانه‌یی که بدون دلیل مستند و قانونی، نشریه‌یی را لغو امتیاز می‌کند، آیا می‌توان توقعی داشت؟! اما شما و نشریه‌تان فراموش نخواهید شد، مانند لسان‌الغیب شیراز.

دو جلد کتاب **افسانه‌های گم‌شده** تقدیم کتاب‌خانه‌ی **حافظ** می‌شود. اولین مورد از این مجموعه **شمس طلا** بازآفرینی افسانه‌یی به قلم این جانب. و دو قطعه شعر... سمفونی خاکستر - تابلو. با آرزوی برگشتن هر چه زودتر ماهنامه به روال عادی انتشار.

۲۹- نامه‌ی منصور خواجه انباردار - دزفول

طلوع صبحی دگر از زندگانی‌تان روشن؛
با عرض خسته نباشید خدمت کارگزاران فرهنگی در سراسر کشور به خصوص عزیزان در **ماهنامه‌ی حافظ** که در راه اعتلای فرهنگ این مرز و بوم تلاش می‌کنید.

به پیوست این نامه شعر «قلم» که از یکی از سایت‌های ادبی اخذ گردیده تقدیم می‌گردد.

قلم قیامت می‌کند...
لحظه‌ی فرود قلم بر کاغذ آغاز جاودانه‌شدن احساس است و اندیشه.

آغاز همیشه‌بودن و ماندن خاطره‌هاست در برگ.
نقطه‌ی نوک قلم حکایت نکته‌هاست هم پایان است و هم آغاز.
پایان اندیشه‌یی و زایش اندیشه‌یی دیگر.
قلم درک زمان، آئینه دل و زبان نشسته در دست است، اگر صداقت باشد!

قلم رهرو اندیشه در جاده‌ی کاغذی بی‌پایان،
قلم کشش ذهن به برگ در بی‌کران دشت تنهایی‌ست.
قلم پرواز خیال در نقطه‌چین آب چشمک‌زن بی‌انتهاست.
قلم پوینده خستگی ناپذیر، قلم روند ناگزیر و پاینده‌ی بی‌گریز.
قلم آغوشی دارد به وسعت جهان، بر گستردگی تخیل با وسعت عشق و نفرت توأمان.

قلم نقش سیاهی‌ست بر سپیدی، نقش رنگ است در بی‌رنگی.
قلم اوج است و ذلت حسیض.
قلم غوغاگری‌ست بی‌صدا که:

حکایت می‌کند

روایت می‌کند

شکایت می‌کند

ملامت می‌کند

خیانت می‌کند و...

«قلم قیامت می‌کند».

۳۰- نامه‌ی بیژن فهمی به وزیر فرهنگ ارشاد و اسلامی

(وقایع‌نگار تاریخ پلیس ایران و روزنامه‌نگار به وزیر فرهنگ و ارشاد) - تهران
حضور انور برادر عزیز و جوانم حضرت آقای حسین صفار هرنندی، مقام محترم وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.

سلام علیکم: پس از تصدیق ارادت حضور آن برادر گرامی، این جانب بازمانده‌ی یکی از بنیان‌گذاران شهربانی کل و آگاهی نوین کشور، افسر نظیمه عهد احمدشاه قاجار، پلیس بین‌المللی، سرهنگ فهمی رییس اسبق آگاهی کل و جانشین اسبق معاون کل شهربانی و استاد پیشین دانشکده‌ی جنایی دانشگاه پلیس می‌باشم که در سال ۳۴ سمت معاونت آگاهی کلی شهربانی کشور را عهده‌دار بودند و در آن ایام هنگامی که گروه فدائیان اسلام که در پیشاپیش آنان، مرحوم مغفور آقای مجتبی موسوی تهرانی (نواب صفوی) و هم‌زمانش عبدالله موحد رستگار، (خلیل طهماسبی)، رضا صفارهرندی، مهدی عبدخدایی، عبدالحسین واحدی و رضا نیک‌نژاد در حرکت بودند، آنان را از کریبور آگاهی کل شهربانی به بازداشتگاه فرمانداری نظامی منتقل می‌نمودند، با صدای ممتد تکبیر مرحوم میرمجتبی نواب‌صفوی و هم‌زمانش مردم و این جانب که نظاره‌گر حرکت آنان به سمت بازداشتگاه فرمانداری نظامی بودیم، هر دو متقلب شده و پدرم در سمت معاونت آگاهی کل شهربانی

دستور پذیرایی (ناهار و نوشابه) و استراحت در اتاقی واقع در مقر آگاهی شهرداری را داد که محبت‌های پدر این جانب نسبت به گروه فدائیان اسلام توسط شادروان میرمجتبی نواب صفوی در دادستانی ارتش خطاب به سرتیپ وقت حسین آزموده (سپهبد بعدی) مشهور به جلال ارتش اعلام می‌شود و به روایت کارآگاه مقیم دادستانی ارتش هنگام قرائت کیفرخواست به دادستان نظامی می‌گوید: (اگر افسر خدانشناس و متدین معاونت آگاهی است تو خدانشناس که هستی) که سرتیپ حسین آزموده دادستان نظامی به شدت برافروخته شده و اوضاع دادگاه متشنج می‌شود. با این توضیح چون پدرم از افسران نظمیه‌ی عهد احمدشاه قاجار و اعم دوستانش علمای اعلام و آیات عظام بودند و در سال ۱۳۳۵ در محضر مرجعیت تقلید شیعیان حضرت آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی (بروجردی) با مرحوم مغفور خلدآشیا آیت‌الله العظمی حضرت آقای السید روح‌الله الموسوی المصطفوی (امام خمینی) رضوان‌الله تعالی علیه آشنا و به مشاوره‌الیه، علاقه‌مند می‌شود که تا ایام حیات مرحوم مبرور حضرت امام خمینی (ره) استمرار داشت. توضیح این که حضرت امام و پدرم هم‌سال و متولد سال ۱۲۷۹ شمسی بودند. علمای عالی مقام و آیات عظام حفظ؟ مستظهر به ارادت ویژه‌ی پدرم بر روحانیت معظم در طی افزون بر چهل سال خدمت در پلیس و آگاهی؟ می‌باشند. استدعایی از حضور انورعالی دارم:

ماهنامه‌ی حافظ به صاحب‌امتیازی و مدیرمسوولی، پروفیسور سیدحسین امین استاد صاحب کرسی حقوق بین‌المللی و جوان‌ترین قاضی دادیار ناظر زندان در سال ۱۳۵۳ طی نامه‌ی ۱۲/۴۳۰۲ مورخ ۸۵/۶/۲۰ هیات نظارت بر مطبوعات به استناد تبصره‌ی ماده‌ی ۱۱ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و اصلاحات بعدی لغو امتیاز شده، مشارالیه، نجل زکی عالم جامع‌العلوم حضرت مستطاب مجتهد جامع‌الشرایط استاد سیدعلینقی امین از اساتید پیشین علوم معقول و منقول مدرسه‌ی قدیم سپهسالار و امام جماعت پیشین مسجد جامع تهرانپارس و نوه‌ی روانشاد علامه سیدحسین امین‌الشریعه سبزواری از یاران مرحوم ستارخان و باقرخان در صدر مشروطیت و برادر حضرت آیت‌الله سیدمحمد امین امام جمعه‌ی موقت شهرری و امام جماعت مسجد تهران پارس می‌باشند که مرحوم زنده‌یاد آیت‌الله سید علینقی امین ابوی مدیر مسوول **ماهنامه‌ی حافظ** از دوستان صمیمی مرحوم پدر این جانب بودند، لذا امر و مقرر فرماید در ارتباط با ماهنامه‌ی مردمی و کاملاً دموکراسی تحت عنوان **حافظ** که لغو آن بدون حکم قضایی توسط هیات نظارت بر مطبوعات صادر گردیده است تجدیدنظر گردیده و با درایت آن برادر معزز که خود در امر مطبوعات صاحب‌نظر می‌باشید فک لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** اعلام که باعث امتنان محققین، مورخین، پژوهشگران، ادبا، شعرا و... که از ماهنامه‌ی موصوف به‌عنوان مرجع استفاده می‌نمودند، خواهد گردید.

۳۱- نامه‌ی زهرارمضانیان (ستاره)، دانشجوی زبان و ادبیات فارسی - گرگان با سلام و احترام فراوان به بزرگ **ماهنامه‌ی حافظ**، آقای پروفیسور امین می‌خواهم نامه‌ی بی‌ریا و خالی از اغراق بنویسم، نامه‌ی برای

مردی بزرگ که این چنین شناختمش. راستش چند وقتی است که از شما می‌شنوم، از جلال و بزرگواری و مهرتان.

شاگرد کوچک شما: زهرا رمضانیان مشهور به ستاره، دانشجوی سال آخر زبان و ادبیات فارسی هستم و متولد ۱۳۶۳/۳/۲۰ تهران. در این مدت که بسیار از شما شنیدم، شیفته‌ی آشنایی شما شده‌ام، شما و دنیای شما.

«راستش دنیای من پر از سکوت است، سکوتی پر از فریاد، فریادهای بی‌کرائی که کسی آن را جوابگو نبوده و نیست جز قلم. نمی‌دانم چرا حس می‌کنم در شما هم سکوتی نهفته که جوابگوی این راز نهفته‌ی قلم شماست (اگر بگذارند این قلم باقی بماند). دوست دارم بیش‌تر با شما حرف بزنم تا باور کنم که در میان آدم‌ها مردان بزرگ و بی‌ریا هم هنوز وجود دارند».

روزگار سختی‌ست / عشق‌ها در سینه حبس و / زبان‌ها در سکوت و / قلب‌ها ریز، ریز و / دیده‌ها، خاموشند
با مطالعه‌ی ماهنامه‌ی شما اطلاع یافتیم که ماهنامه در توقف پخش است، افسوس که چنین است. ولی فراموش نکنید که طرفداران و دل‌بستگان در کنار شما و پشت شما حضور دارند و هر روز بر طرفداران‌تان افزوده می‌شود، و برای آزادی، این در گران، دعا می‌کنند و آرزومندند.

۳۲- نامه و شعر افسانه صفرپور - تهران

ضمن عرض سلام، موفقیت جناب‌عالی را از خداوند مهربان خواهانم.

بازتاب لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** را می‌خواندم و ضمن سپاس از خدا که شما را در نزد هم‌وطنان غیورتان عزیز و ارجمند داشته است. این اگر بشود اسمش را گذاشت رباعی به ذهنم رسید که از نظراتان می‌گذرد.

ای شکایانِ بسستنِ آثار **حافظ**

دیگر ستایش بس کنید از کار **حافظ**

هرچه ستایشگر فزون گردد شب و روز

بدتر کنند آن حاسدان، با یار **حافظ**

۳۳- نامه‌ی علی محمد عدالت (حقوقدان) - تهران

گزارش شما را در شماره‌ی چهارم و یکم نشریه‌ی داخلی **حافظ** خواندم که به دیوان عدالت اداری شکایت کرده‌اید. بنده به «عدالت از بالا» اعتقاد ندارم و هیچ امیدوار نیستم که به صرف مکاتبه‌ی اداری یا مراجعه‌ی رسمی، حکم لغو مجوز مجله، ابطال شود و مجوز مجله تجدید گردید.

البته باید عرض کنم که در زمان وزارت فرهنگ و ارشاد آقای سیدمحمد خاتمی، ایشان به ایجاد محدودیت برای اهل قلم اعتراض کرد و از کار کناره‌گیری کرد. در همان اوان، هنگامی که هیات نظارت بر مطبوعات به لغو مجوز هفته‌نامه‌ی **پیام دانشجو** رأی داد، دیوان عدالت اداری به شکایت مهندس طبرزدی حکم کرد که هیات نظارت

بررسی شایستگی درج در ماهنامه‌ی معتبر حافظ ایفاد می‌گردد. امید که مقبول افتد.

راز هستی

در دایره‌ی هستی خود نقطه‌ی پرگاری هشدار که این دولت بی‌فایده مگذاری چون کارگه گیتی از کار نمی‌ماند از خود ثمری باید نی بیهوده گفتاری در بارگه معبود گفتار نمی‌سجد گر فیض نظرخواهی پیش آر تو کرداری سر سلسله‌ی هستی از دایره بیرون است ما را چه خبر باشد، جز هاله‌ی پنداری دولتکده‌ی مقصود در پرده‌ی پنهانی‌ست گم کرده رهی باشی گر در پی رخساری پای خرد و حکمت وامانده در این وادی از عشق مدد می‌جو، گر طالب اسراری تا گردش عقل و علم در دایره‌ی اجزاست گلکار چه می‌داند از نقشه‌ی معماری جایی که وجود ما بی‌رخصت ما کردند گمراه چه می‌جوید در تیرگی و تاری گردونه درین گردون بی‌رای تو می‌گردد آن‌گاه که در خوابی و آن‌گاه که بیداری فرمان قضا، مجرا، سیلاب قدر جاری هر کرده خطا باشد گر کار خودانگاری دل‌بستگی دنیا، بی‌شور و ملال‌افزاست با سائقه‌ی والا شایسته‌ی گلزاری گر جاذبه‌ی معنا در خویش بیاری هرگز نشوی پژمان از گفته و رفتاری «ناصر» تو ز جان و دل در وصلت حق می‌کوش حاشا که چنین رازی سربسته‌نگهداری

باستانی ایران می‌باشد و سرگذشت اندیشمندی که در سیر تکاملی بشر در ژرفای وجود خود در مرز طبیعت و ورای آن ایستاده و با کشف و شهود الهام‌بخش مردمان گردیده‌اند، مطرح می‌سازد.

بی‌شک فتح چنین بابی، نمادی برجسته و الگویی شایسته برای بیداری بی‌خبر نگاه داشته شده‌ها کافی‌ست و موجبات قیاس فرهنگ و هویت ملی‌مان را با فضای بسته‌ی فرهنگ‌زدایی فراهم می‌سازد، هم‌چنین به‌خوبی نشان می‌دهد تا اگر به خود آیم رسیدن به تجلی دوباره‌مان چندان دور نیست و می‌توان در سایه‌ی عقل و علم و عرفان ره‌پیش یافت و از آن ره‌پیش به‌گشایش رسید. در غیر این‌صورت چنان‌که در رساله‌ی (انسان و هستی) که با تعلیقه تحلیلی آن دوست عزیز مزین شده است «تا بیش‌ترین آدمیان در بی‌خبری به‌سر می‌برند، تا وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی میلیون‌ها انسان این‌گونه، اسف‌بار است، تا اختلاف بین طبقات اجتماعی و ملت‌ها وجود دارد، بشر در رنج سوختن است و آدمیان تب‌آلوده و سرگشته و هدف‌گم کرده‌اند».

اینک برای آن‌که از اهمیت پذیرفته شده‌ی ماهنامه‌ی شریف حافظ زیر عنوان پژوهش ادبی، عدول نشود، قطعه‌ی زیرین از سروده‌های دوران فراغتم از کار سپاهی‌گری و سیاسی که بازتابی نسبی در طرح مقدمه‌ی بالا می‌باشد، به‌منظور

بر مطبوعات، حق لغو امتیاز نشریات را ندارد. این، رأی دیوان عدالت اداری در آن پرونده‌ی باید شامل پرونده‌ی حافظ هم بشود، یعنی دیوان عدالت اداری عیناً باید حکم کند که هیأت نظارت بر مطبوعات، حق لغو مجوز ماهنامه‌ی حافظ را ندارد.

بنده می‌گویم هنگامی که به ثروت‌های بادآورده، «از کجا آورده‌ی؟» نمی‌گویند و هنگامی که جلوی اختلاس‌ها و رانت‌خواری‌های میلیاردی را نمی‌گیرند، و خلاصه با مرتکبین سوءاستفاده‌های کلان با نهایت تسامح و تساهل برخورد نمی‌شود، چرا روی مجله‌ی حافظ مته به خشخاش می‌گذارند؟

دلیل عمده‌ی لغو مجوز حافظ این است و جز این نیست که شما می‌خواهید «آزادانه» آن‌چه بر قلم محققان و نویسندگان می‌رود، چاپ کنید، ولی دولت‌ها همیشه می‌خواهند، اهل قلم را «هدایت و ارشاد» کنند که در مسیری بنویسند که به زیان حکومت وقت نباشد. بقیه‌ی حرف و حدیث‌ها، چاخان است. یادتان باشد که «نیروهای خودسر» (کذا! یعنی که این‌ها از هیچ کجا دستور نمی‌گیرند!) دفتر روزنامه‌ها و مجله‌های دگراندیش (که آخرین آن‌ها ایران فردای عزت‌الله سبحانی و نوید فضل‌الله صلواتی بود) را مورد حمله قرار دادند و هیچ‌کس هم به داد آن‌ها نرسید. یک‌وقتی هم، تعدادی از خانم‌ها به دفتر مجله‌ی آدینه ریختند که موضوع به کلانتری و دادگاه ارجاع شد.

۳۴- نامه‌ی سرلشکر ناصر فرید - تهران

با درود فراوان

ماهنامه‌ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی وزین حافظ، با کیاست و شجاعت آن دانش‌پژوه خستگی‌ناپذیر، روزنه‌ی برای آزادگویی در پهنه‌ی گسترده‌ی بستگی‌ها بود.

به یقین لغو امتیاز آن جریده موجب شکسته‌شدن ده‌ها قلم حق‌گو شد.

ولی احیای مجدد ماهنامه‌ی حافظ دیگر عنوان پژوهش ادبی جلوه‌گاهی از یادنامه‌ی فرهنگ و تمدن عظیم سرزمین

عکسی از عده‌ی از اعضای شورای عالی حزب ایران

نشسته از چپ: دکتر خسرو سعیدی، منوچهر ملک‌قاسمی، مهندس نظام‌الدین موحد (دبیر کل فقید حزب ایران)، پروفیسور سیدحسن امین، مهندس علیقلی بیانی، سرلشکر ناصر فرید (نویسنده‌ی نامه و گوینده‌ی شعر حاضر)

